

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بیان شد که درباره نحوه تعیین مصداق عنوان منصوب برای فرمانروایی در عصر غیبت که به طور کلی همان عنوان فقیه جامع الشرایط هست، باید به اهل خبره مراجعه کرد. همچنین بیان شد قضایای شرعی؛ یعنی قضایایی که در آن‌ها حکم شرعی آمده است، یا به صورت قضیه شخصی حقیقه است؛ یعنی موضوعی که شارع حکم خود را بر روی آن برده و خود شارع مصداق آن را هم معین و هم کاملاً مشخص کرده است.

بیان شد در مسئله نصب حاکم، نصب نبی و امام معصوم در عصر حضور از این قبیل است که خدای متعال مصداق آن موضوع را کاملاً مشخص کرده است. درجایی که فرموده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ هم رسول و هم اولوالامر معصوم را مشخص کرده است. اما در عصر غیبت چون نصب، نصب به عنوان کلی است؛ فرمود: «يُنْظَرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا»^۲ و به صورت کلی است. «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا»^۳ پس نصب به روی عنوان کلی رفته است؛ بنابراین در تمام قضایای که از این قبیل هستند (که ما از آن‌ها به قضایای حقیقه تعبیر می‌کنیم) [نصب به عنوان کلی است].

البته نباید اشتباه نشود؛ در قضیه حقیقه اصولی و قضیه حقیقه که در منطقی یا فلسفه بحث می‌شود با هم فرق دارند. وقتی می‌گوییم قضیه حقیقه، منظور ما این است که حکم بر روی یک عنوان کلی برود که آن وقت تطبیق این عنوان کلی بر مصداق به عهده خود مکلف است؛ یعنی خود مکلف باید برود و مصداقش را پیدا کند. گاهی در احکام شرعی حکم روی شخص معینی می‌رود مثل «من كنت مولاه و علی مولاه» که در اینجا دیگر جایی برای تحقیق و تفحص خود مکلف باقی نمانده است. موضوع مشخص شده و حکم بر روی آن بارشده است. اما یک موقع موضوع کلی است؛ مثل همین که در آیه کریمه قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضًى

۱. نساء: ۵۹ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

۲. يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا... فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا. فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا. فإذا حكم بحكمنا فلم يقبله منه فانما استخف بحكم الله و علينا رد و الراد علينا الراد على الله و هو على حد الشرك بالله.

وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۹

۳. وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۴۸۴

أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكَ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً^۱. مثال دوم «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» است؛ منتها در اینجا هم بین این دو مثال تفاوت وجود دارد. گفتیم درجایی هم که موضوع حکم شرعی یک عنوان کلی است، دو نوع عنوان کلی داریم؛ یک عنوان کلی که تحلیل مصداق این عنوان کلی نیاز به خبرگی ندارد؛ یعنی از عناوین عامه عادی است. برای مثال موضوع حکم «ماء» با «تراب» است. همه مردم می‌داند خاک چیست و تشخیص مصداق آن خیلی احتیاج به خبرگی ندارد.

البته این نکته را باید عنوان کنیم؛ بین تشخیص مفهوم و تشخیص مصداق تفاوت وجود دارد؛ یعنی در همین عبارت «صَعِيداً طَيِّباً» یک بار باید مصداق آن را بشناسیم که در این صورت باید به عرف اهل لغت مراجعه نماییم. در حجت بودن قول لغویین هم بحث وجود دارد؛ اگر مراد از حجت، جعل حجت وسیله شارع باشد. اما قول لغوی کاشف از عرف اهل لغت است؛ اگر بخواهید معنای هر لغتی را بشناسیم، باید ببینیم که صاحبان لغت از این لفظ چه می‌فهمند. این اختصاص به زبان عرب هم ندارد که برای تشخیص مفهوم هر واژه باید به عرف اهل لغت مراجعه شود. آینه اهل لغت، لغوی است؛ یعنی زبان عرف اهل لغت ملاک است. لذا رجوع به لغوی، رجوع به اهل لغت یعنی رجوع به عرف اهل لغت است. البته این از آن نظر که راه طبیعی تشخیص هر مفهومی رجوع به اهل لغت است، حجت خواهد بود؛ نه اینکه حجت مثل بینة و اماره باشد که شارع جعل حجت کرده است بلکه از این جهت که لغت را عرفا به وسیله رجوع به اهل لغت می‌توان شناخت. این مربوط به تشخیص مفهوم است؛ ولی بحث ما مربوط به تشخیص مفهوم نیست.

فرض بر این است که مفهوم فقیه مشخص است: «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا» مفهوم آن مشخص است و بحث ما بر سر تعیین مصداق است. اگر این مفهومی که مصداق بر روی آن رفته، از مفاهیم عادی باشد که در این صورت همه مردم و همه عرف عقلاً برای تشخیص موضوع مشکلی ندارند و موضوع آن عنوان کلی را بر مصداق تطبیق می‌دهند. در اینجا خواه‌ناخواه نیاز به مراجعه به اهل خبره برای تشخیص مصداق موضوع کلی حکم شارع نیست. فرمود: «فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً» که به معنی خاک خالص است، می‌روند و خاک خالص را پیدا می‌کنند و با آن تیمم می‌کنند؛ اما اگر عنوان کلی که بر روی حکم شرعی روی رفته است باید عنوانی باشد که تشخیص مصداق آن نیاز به خبرگی

۱. مانده: ۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيَنبِذَ نِعَمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

دارد. مانند: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»^۱ که به معنی صاحبان دانش است. اینجا در تشخیص صاحبان دانایی جای خطای فراوانی است به دلیل اینکه اولاً تشخیص مصداق دانایی فقط از عهده افراد دانا برمی آید. بعضی وقت‌ها کسی ادعای زیادی دارد اما درست نیست.

یکی از سادات اراک که با ما نسبت دوری داشته و کشاورز بود و درس زیادی هم نخوانده بود در آن موقع که سادات عمامه بزرگی به سر و شال سبزی به کمر می‌بستند او عبا هم می‌انداخت. هیئت علمایی خیلی جالبی داشت؛ محاسن بلند و چهره او نورانیت خاصی هم داشت. نقل می‌کرد برای کاری به اصفهان رفتم. در وقت نماز مغرب و عشا به مسجدی رفتم. امامت مسجد من را بعد از نماز دید و در آغوش گرفت و خیلی بامحبت با من برخورد کرد. با اصرار ما را به خانه برد و به ما شام داد. بعد از شام نشست و مسائل فقهی و علمی را مطرح کرد، او می‌گفت اما من چیزی نمی‌گفتم. آخر سر گفت: چرا شما چیزی نمی‌فرماید؟ گفتم: و الله من الفبا را هم نمی‌دانم و نخوانده‌ام. گفت این بنده خدا هم مثل اینکه یک سطل آب سرد روی سرش ریخته باشند [حالتش تغییر کرد]. او در تطبیق اشتباه کرده بود و من را با یکی از علما اشتباه گرفته بود. منظور این است که گاهی در تطبیق مصداق اشتباه رخ می‌دهد؛ این فرد امام جماعت یک مسجد و فرد مهمی بوده است تا چه برسد به یک فرد معمولی. خیلی‌ها در این مسائل فریب می‌خورند. کسی را می‌بینند که قیافه‌ای دارد و یا حرف‌های بزرگی می‌زند [اما فرد بزرگی نیست].

در اوایل انقلاب ما خرمشهر بودیم. یک فقط دیدیم که تمام شهر پر از سخنرانی‌های دکتر فلانی شده است. خیلی سروصدا ایجاد کرده بود. در یک جمعی در منزل شخصی با همین دکتر بودیم. دیدیم که این بنده خدا پابرنه به تمام معناست. خیلی تعجب کردیم که این همه از انسان‌ها پای منبر او حاضر می‌شوند و آن تیتراها و طرح‌ها و آن عناوین و آن تبلیغ‌ها را برای او می‌کردند. کسانی که پای منبر این انسان حاضر می‌شوند، با چه انگیزه‌ای حاضر می‌شوند؟! بعضی‌ها قشنگ حرف می‌زنند و از بس که پای منبر علما نشسته، یک چیزهایی یاد گرفته است اما هیچ محتوایی ندارد. از او پرسیدم چه درسی خوانده‌ای؟ معلوم شد که هیچ درس نخوانده است و بهره‌ای از علم ندارد، شاید به اندازه دیپلم درس خوانده بود.

۱. نحل: ۴۳ وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

منظور من این است که تطبیق عنوان اهل ذکر بر مصداق از مواردی است که شدیداً جای خطا و اشتباه است و احتیاج به مراجعه به اهل خبره دارد؛ رجوع به کسی که مورد اعتماد و وثوق باشد. در چنین مواردی رجوع به اهل خبره قطعاً لازم است.

یکی از حضار: در سؤال اول فرمودید برای تعیین مصداق عنوان کلی باید اماره وجود داشته باشد. آیا منظور از اماره همان خبرگان هستند؟

استاد: بله؛ این اماره است. به اصطلاح باید بینه وجود داشته باشد؛ یعنی معنای لغوی، دلیل و حجت. اماره عرفی بینه است. این را بدانید که بینه در لفظ شارع به معنی شهادت عدلین علی الخصوص نیست و در زبان شارع بینه منحصر به این نیست. بینه یعنی دلیل روشن.

پرسش دومی که در نحوه تعیین مصداق عنوان کلی مطرح کردیم این است که بعد از این که معلوم شده در عناوین کلی که موضوع حکم شارع هستند، برای تشخیص موضوع آن‌ها درجایی که عنوان به گونه‌ای است که تطبیق آن بر مصداق نیاز به تخصص دارد و برای آن باید به کارشناس و متخصص آشنای به موضوع مراجعه کرد. حال این مراجعه باید چگونه باشد؟ آیا مراجعه مشورتی است و یا مراجعه جاهل به عالم است؟

این دو خیلی با یکدیگر متفاوت است. ما دو نوع مراجعه به کارشناس داریم و مراجعه به دیگران برای نظرخواهی کلاً دو نوع است: یک نوع مراجعه مشورتی است و این نوع مراجعه که با مراجعه نوع دوم متفاوت بوده مراجعه جاهل به عالم است. بین این دو تفاوت‌های بنیادین وجود دارد؛ به عبارت دیگر می‌توان مراجعه به دیگران را به سه نوع تقسیم کرد: یک نوع مراجعه سخت‌افزاری است؛ مثل کمک گرفتن در مال و قوه. می‌خواهید کاری انجام دهید و نیاز به کمک فیزیکی دیگران دارید. گاهی کمک به صورت اقتصادی است و گاهی کمک نیرویی و گاهی کمک به ابزار است. همه این‌ها نوعی از کمک گرفتن است. این نوع کمک گرفتن از دیگران، خارج از محل بحث ماست.

نوع دوم و سوم کمک گرفتن نرم‌افزاری است؛ یعنی کمک گرفتن در رأی و نظر و نه کمک گرفتن در نیرو و ابزار و امثال این‌ها. این نوع کمک گرفتن به اصطلاح نرم‌افزاری، دو نوع است؛ یکی کمک گرفتن نرم‌افزاری به نحو مشورتی و یک کمک گرفتن رجوع جاهل به عالم است. این دو کاملاً با یکدیگر متفاوت است. بین آن‌ها چند تفاوت وجود دارد:

اولاً: در مراجعه مشورتی، کسی که می‌خواهد مشورت کند خودش تصمیم‌گیرنده است؛ یعنی اصلاً خود در تصمیم‌گیری، اهل خبره و صاحب تصمیم است؛ یعنی صلاحیت تصمیم‌گیری دارد. مثل صغیر و جاهل نیست بلکه خود می‌تواند تصمیم بگیرد اما برای اینکه نسبت خطا در تصمیم پایین بیاید و نسبت اصابت تصمیم بالا برود، نظرخواهی کرده و از دیگران طلب نظر می‌کند تا وجوه آرا برای او کشف شود. ممکن است با تمام کسانی که با آن‌ها مشورت می‌کند، مخالفت کند و هیچ عیب و نقصی هم در این نیست. وقتی با دیگران مشورت کرد و نظرات دیگران را گرفت و دید که همه آن‌ها اشتباه می‌کنند و نظر دیگری وجود دارد که از همه این نظرات سالم‌تر است؛ آن نظر را اخذ می‌کند. در موارد مشورت، فرد مستشیر از نظر عقلی و شرعی مکلف نیست که حتماً به رأی طرف مشورت خود عمل کند. مانند آن فرمایش بلند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را که به ابن عباس فرمود را خواندیم که: «لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَ أَرَى فَإِنْ [فَإِذَا] عَصَيْتُكَ فَأَطِيعْنِي»^۱. تو می‌توانی به من نظر مشورتی بدهی ولی اگر با تو مخالفت کردم، تکلیف تو این است که از من اطاعت کنی. به این می‌گویند مشورت. مشورت استیناس به نظر دیگران از سوی کسی است که خود صلاحیت تصمیم‌گیری دارد. کسی که صلاحیت و اختیار تصمیم‌گیری را دارا نباشد، اصلاً از موضوع مشورت خارج است و نمی‌تواند مشورت کند. این همان چیزی است که ما به آن رجوع جاهل به عالم می‌گوییم و نوع دیگری از رجوع است. در رجوع جاهل به عالم، فرد جاهل است و اگر عالم رأی و نظری داد، این مکلف است که به آن نظر عمل کند و حق مخالفت ندارد نه از نظر شرع و نه از نظر عقل.

یکی از حضار: این برمی‌گردد به همان قسمت اول؛ اگر مکلف موظف باشد که به متخصص مراجعه کنند، قطعاً رجوع جاهل به عالم است. این همان مطلبی است که اول گفتید؛ یعنی اگر رجوع به متخصص کرد، دیگر اینکه به چه نحوی باشد مهم نیست.

استاد: خیر دارد؛ یک موقع خود شخص متخصص است؛ مثل زمانی که شما با یکدیگر مباحثه می‌کنید. عادت خوبی که در نجف وجود داشت این بود که چند جلسه مباحثه بین مجتهدین وجود داشت. من از شخص آقای فیروزآبادی شنیدم که فرمود: من هر زمانی که در مسائل علمی احتیاج به مشورت با بزرگان پیدا می‌کنم به بیرونی آقای عبدالهادی شیرازی مراجعه می‌کنم. ایشان از اکابر بودند، یک استوانه علمی نیرومندی که البته گمنام بود و هنوز هم گمنام است. شاگردان ایشان، شاگردان مرحوم محقق اصفهانی بودند. از امتیازات مرحوم کمپانی (محقق اصفهانی) این بود که شاگردان خود را هم تربیت علمی و هم تربیت اخلاقی می‌کرد. ما در بین

شاگردان میرزا محمد اصفهانی کمپانی یک فرد نداریم که در عین اینکه در قله علمی است، در قله عرفان نباشد؛ همه آن‌ها اهل علم و عمل توأم بودند. تمام این مجموعه مرحوم حاج محمدحسین اصفهانی بعد از رحلت ایشان به مرحوم عبدالهادی شیرازی پیوستند؛ چون همین اراده در ایشان هم وجود داشت که یک مربی اخلاقی و علمی بود. لذا بعد از رحلت مرحوم اصفهانی، شاگردان ایشان در منزل او می‌نشستند و شب‌ها بحث علمی می‌کردند و مجتهدین و اساتید جمع می‌شدند و استفاده می‌کردند، آنجا محل مشورت علما بود. همه آن‌ها مجتهد و صاحب‌نظر بودند. باوجوداین می‌آمدند و رأی خود را پخته‌تر می‌کردند. اگر گاهی در نظر خود احتمال خطا می‌دادند، برای اینکه احتمال خطا پایین بیاید، این کار را می‌کردند. به این مشورت می‌گویند و این رجوع جاهل به عالم نیست بلکه رجوع عالم به عالم است.

یکی از حضار: این همان قسم اول است که یک عده از انسان‌ها مکلف هستند که به متخصص مراجعه کنند. کسی که مجتهد باشد، موظف است که به نظر خود عمل کند. حالا در نظر خودش یا نظر صائب دارد که به آن می‌رسد یا اینکه نمی‌رسد و می‌رود مشورت می‌کند.

استاد: بحث ما این است که آیا این رجوع به متخصص در تشخیص موضوعی از این قبیل است یا از آن قبیل؟ اینکه این رجوع به اهل خبره در تعیین مصداق آن عنوان کلی، رجوع مشورتی است و یا رجوع جاهل به عالم که این ثمره دارد. یکی از ثمرات این است که فرق رجوع جاهل به عالم با رجوع به مشاور در این است که اخذ رأی در رجوع به مشاور متعین نیست؛ چون در اینجا مراجعه خودش هم صاحب‌نظر است و هم حق تصمیم دارد؛ اما برای اینکه تصمیم شسته و رفته‌تری داشته باشد و از خطا مصون‌تر باشد، مشورت می‌کند. اما نوع دوم که رجوع به اهل خبره است، رجوع جاهل به عالم است. اخذ به رأی عالم متعین است. حالا اینکه اگر علما متعدد بودند و بحث تعدد آرا پیش آمد، باید چه کرد، این بحث دیگری است؛ ولی اصل مطلب این است که شخص تکلیف دارد که رأی عالم را اخذ کند و حق ندارد که از رأی عالم سرپیچی کند. این فرق اساسی است که بین دو نوع مراجعه به متخصص وجود دارد.

تفاوت دوم این است که در مراجعه شورایی انسان می‌تواند به افراد متفاوت از نظر سطح دانش - حتی به افراد پایین‌تر از خود - مراجعه کند. روایات زیادی داریم که بعداً بحث آن را خواهیم کرد که آیا انسان می‌تواند در مسائل خاصی به افراد پایین‌تر از خود از نظر علم و دانش مراجعه کرده و با آن‌ها مشورت کند؟ امام موسی بن جعفر علیه‌السلام گاهی با بردگان خود مشورت می‌کرد. بعضی از افراد کوتاه‌نظر می‌گفتند: شما با این‌ها مشورت

می‌کنید! و حضرت می‌فرمود: «فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَى لِسَانِهِ»^۱ در مشورت به این صورت است که حتماً رجوع به فرد اعلم و فرد داناتر از خود در آن شرط نیست. گاهی می‌توان از نظر کسی که سطح دانش پایین‌تری نسبت به تو دارد استفاده کرد؛ اما در رجوع به اهل خبره چنین نیست. اهل خبره حق ندارد به کسی که از نظر دانش و از خود پایین‌تر است رجوع کند؛ بلکه باید به اعلم مراجعه کند. حتی اگر کسانی هم بودند که همگی کارشناس بوده اما کسی از آن‌ها کارشناس‌تر بود و این‌ها یکدیگر را تخطئه می‌کردند و بین نظر اعلم و نظر غیر اعلم تعارض وجود داشت، حق ندارد نظر فرد غیر اعلم را بگیرد، در حالی که فرد اعلم را در نظری که دارد تخطئه می‌کند.

این هم تفاوت دوم بین رجوع مشورتی و رجوع اهل خبره است. بنابراین نتیجه این است که رجوع به اهل خبره که ما در اینجا بحث می‌کنیم، از مقوله مشورت نیست؛ بلکه از بحث رجوع جاهل به عالم است و لذا اخذ رأی عالم متعین است. این‌طور نیست که بگویند حالا که مشورت کردم، اگر دلم بخواهد عمل می‌کنم و اگر دل من نخواهد عمل نمی‌کنم. این دو باید کاملاً از یکدیگر جدا شود؛ این از اشتباهاتی است که حتی در قانون‌گذاری مملکتی خود ما فراوان اتفاق می‌افتد؛ در نتیجه اینکه دقت نمی‌شود در اینکه ما دو نوع مراجعه داریم و مراجعه جاهل به عالم از یک نوع است. لذا مراجعه مشورتی از نوع دوم است.

و صلی‌الله علی محمد و آله و سلم

۱. وَ عَنْ عَدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشْبَاطٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ قَالَ: قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرَ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ كَانَ عَقْلُهُ لَا يُوَازِنُ بِهِ الْعُقُولَ وَ رُبَّمَا شَاوَرَ الْأَسْوَدَ مِنْ سُودَانِهِ فَقِيلَ لَهُ تُشَاوِرُ مِثْلَ هَذَا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رُبَّمَا فَتَحَ عَلَى لِسَانِهِ قَالَ فَكَانُوا رُبَّمَا أَشَارُوا عَلَيْهِ بِالشَّيْءِ فَيَعْمَلُ بِهِ مِنَ الضَّيْعَةِ وَ الْبُشْتَانِ.